

تعلیقات آیت‌الله جعفری بر اصول کافی، ۱۱ باب از کتاب الحجّه

ترجمه از انگلیسی: مینا اسکویی*

چکیده: حضرت آیت‌الله شیخ محمدرضا جعفری نجفی ترجمه‌ای دقیق و استوار از اصول کافی به زبان انگلیسی به سامان آورده که چندین جزء از آن به چاپ رسیده است. ایشان، علاوه بر ترجمه متن، تعلیقاتی بر آن نگاشته‌اند که به دلیل گستردگی حوزه‌های مختلف موضوعی، مورد توجه دانشوران بوده و هست. در این گفتار، تعلیقات نگارنده بر یازده باب نخستین کتاب الحجّه، به فارسی برگردانده شده است.

کلید واژه‌ها: اصول کافی، ترجمه انگلیسی / اصول کافی، تعلیقات / امامت، تعلیقات کافی / جعفری نجفی، محمدرضا.

اشاره

در سفینه شماره ۱۹، مختصری از شرح حال نگارنده بزرگوار ارائه و نکاتی در مورد این ترجمه و ویژگیهای آن بیان شد. در این گفتار، ترجمه تعلیقات معظمّله بر یازده باب از کتاب الحجّه، عرضه می‌شود. آنچه در پی می‌آید، ترجمه فارسی تعلیقاتی است که علامه جعفری بر ترجمه انگلیسی اصول کافی نوشته است.

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی.



* ص ۱۸۶ - باب ما عند الأئمة من سلاح رسول الله، ح ۱، ذیل «عند عبدالله بن الحسن»:

این فرد «عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب (۶۹۰/۷۰-۷۶۲/۱۴۵) است که تلاش کرد تا پسرش محمد بن عبدالله - که المهدی و ذوالنفس الزکیه نامیده می شود - به خلافت برگزیده شود. در نتیجه، محمد در عصر عباسیان، شورش کرد و کشته شد. جزئیات تمام حوادث این ماجرا در پاورقی حدیث شماره ۹۳۵ خواهد آمد.

* ص ۱۸۷ - همان حدیث، ذیل «کمثل التابوت فی بنی اسرائیل»:
«و پیامبران به آنها گفت: «نشانه فرمانروایی او این است که تابوت (Tabut) به سوی شما خواهد آمد که در آن سکینه‌ای است از جانب خداوندتان و باقی مانده‌ای (یادگاری) از آنچه از آل موسی و هارون به جا مانده است؛ و تابوت را فرشتگان حمل می‌کنند. مطمئناً در آن نشانه‌ای است برای شما، اگر شما از ایمان آورندگان باشید.» (بقره (۲) / ۲۴۸) این حدیث اشاره دارد به اهمیت همسان زره پیامبر در میان امامان با تابوتی که به وسیله فرشتگان در میان قوم بنی اسرائیل آورده شد.

* ص ۱۸۸ - همان باب، ح ۲، ذیل «ما هذا الذي كان»:
در زمان ظهور حضرت مهدی - که خدا در ظهورشان تعجیل بفرماید - مردم شگفت زده خواهند شد؛ زیرا آنها تصور نمی‌کردند که شرایط، شرایط ظهور باشد و او بیاید. اما همان طور که حدیث ۲۱ توضیح می‌دهد، خداوند آگاهی و هوشیاری آنها را تا آنجا افزایش می‌دهد که آنها به درجه‌ای برسند که آنچه را در حال اتفاق افتادن است، درک کنند.

* ص ۱۹۵ - همان باب، ح ۱۰، ذیل «جعلني ذلك الحمار»:
این حدیث توسط برادران سنی مان در شکل‌های متفاوت، گاهی کوتاه‌تر و گاهی



بلندتر، به ما رسیده است. از جمله، حافظ ابونعیم اصفهانی در دلائل النبوه، جلد ۲، ص ۳۳۱ و حافظ ابن عساکر و از طریق او، حافظ سیوطی در الخصائص الكبرى. (جلد ۲، ص ۶۴) شیخ صدوق آن را با سلسله روایات و متون مشابه رد کرده است. (بحار، ج ۱۷، ص ۴۰۴) این نسخه بود که کلینی آن را کوتاه و در اینجا بدون ذکر سلسله راویان، نقل کرده است. تعدادی از عالمان حدیث از برادران سنی مان، گفته‌اند که این حدیث نادرست است و هدف از نقل آن تنها بدنام کردن اسلام و به مضحکه کشیدن آن بوده است. در تفسیر کافی، مرآت العقول (ج ۳، ص ۵۲) به اشاره زیر برمی‌خوریم که این کار، کار زندیقان بوده است؛ زیرا قالب و شیوه و نقل حدیث به شکل مضحکه است. مع‌هذا، برخی عالمان سنی گفته‌اند که فقط سلسله نقل حدیث غیر قابل اعتماد و غیر معتبر است و نه خود متن حدیث. (ابن حبان، المجروحون، ج ۲، ص ۳۰۸-۳۰۹؛ ابن جوزی، الموضوعات، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۴؛ همچنین بنگرید: اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۲۷۶؛ تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۳۲۶؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۴؛ لسان‌المیزان، ج ۵، ص ۳۷۶-۳۷۷؛ أسد الغابة، ج ۶، ص ۳۰۴؛ الاصابة، ج ۷، ص ۳۸۹؛ شرح المواهب، ج ۵، ص ۱۴۷-۱۴۸؛ ابن کثیر، التاریخ، ج ۶، ص ۱۰).

با وجود این، تردیدی نیست که پیامبر در واقع، یک قاطر به بنام «عُفیر» یا «یعفور» داشته‌اند.

* ص ۱۹۸ - باب فيه ذكر الصحيفة و الجفر و الجامعه و مصحف فاطمة عليها السلام، ذیل عنوان باب:

ضروری است که توجه خواننده را به نکاتی چند در رابطه با این فصل، جلب کنم:

الف) از این احادیث آشکار است که «جفر» یک ظرف است که متشکل از چیزی است که فی نفسه ارزشی ندارد. ارزش دو جفر در اینجا یاد شده است؛ همان‌گونه که هر ظرفی مظروف خود را در خود جای می‌دهد. به علاوه، هیچ چیزی در بیرون یا

درون آنها نوشته نشده است و مع هذا، برگه‌هایی که دارای نوشته بوده یا متعلق به کتابی بود، در یکی از ظروف گنج‌انیده شده بوده است. احادیث کافی تنها احادیثی نیستند که از جعفر و جامعه سخن رانده است. در واقع، اینها چیزی نیستند غیر از بخش کوچکی از تعداد بسیار چنین احادیثی که در جاهای دیگر جمع‌آوری شده است. (نک: بصائر الدرجات، ص ۱۴۲-۱۶۱؛ البحار، ج ۲۶، ص ۱۸-۴۶) آنچه در ادامه آمده نمونه‌ای از این احادیث است. امام صادق علیه السلام در رد آنها که مدعی وجود نوشته در هر دو جعفر هستند، فرموده‌اند: «به خدا سوگند، آن گونه که آنها می‌گویند نیست که دو جعفر با نوشته‌ای بر آنها وجود داشته باشد. نه! به خدا سوگند، آنها دو پوست هستند با موهایی که هنوز بر آنهاست؛ کاملاً پیچیده شده و در یکی از آنها کتابهاست و در دیگری زره پیامبر. (بصائر الدرجات، ص ۱۵۱؛ بحار، ج ۲۶، ص ۳۸)

اگر در کلام امام به این جمله برمی‌خوریم که: «من در جعفر نگاه کردم و یافتم...»، بنابراین آشکار می‌شود که این بدان معنا نیست که او نگاه به چیزی کرد که در جعفر نوشته شده بود؛ بلکه به چیزی که در ظرف نگه داشته می‌شده است، نگاه کرده‌اند. همچنین آشکار می‌شود که جامعه، مجموعه‌ای است از نوشته‌های املاء شده توسط پیامبر صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام نوشته و شامل دستورهای الهی (حلال و حرام) بوده و شامل آنچه در گذشته یا آینده رخ داده یا رخ می‌دهد، نبوده است.

علاوه بر آن، مصحف حضرت زهراء علیها السلام، همان‌گونه که در احادیث آمده، شامل مجموعه‌ای از حوادث و رخدادهاست که فرشتگان به ایشان گفته‌اند و حضرت علی علیه السلام نوشته‌اند. از میان گفته‌های خاص در این احادیث، نه کلامی از قرآن در آن هست و نه اضافه بر قرآن و نه برگرفته از آن؛ در واقع، پیداست که قطعاً رابطه‌ای با قرآن ندارد. نام مصحف از جهت معنی لغوی به آن داده شده است؛ یعنی «یک دست نوشته مرتبط به دو تخته».

ب) از متون این احادیث برمی‌آید که دو جعفر، اموال خاص امامان بوده‌اند و

کسی غیر از ایشان نه اجازه استفاده از آنها را داشته و نه حتی مشاهده آنچه در آنها بوده است. اگر امامان به دیگران اجازه می دادند که از محتویات ظروف آگاه شوند، تنها به صورت غیرمستقیم این کار را می کردند؛ مثلاً به وسیله بلندخوانی از روی آن کتب.

شاید سؤال شود که دلیل و کاربرد نگهداری این متون برای امامان چه بوده است؟ پاسخ این سؤال طولانی است. به ذکر این نکته بسنده می کنیم که شرایط و ویژگیهای عصر آنان برای افشا کردن همه آنچه در آنها نوشته شده بود، مناسب نبوده است. بنابراین، امامان بخشهایی از آن نوشته ها در آن زمان به کار می آمده، بیان کرده اند. در پاورقی فصل ۳۵، برخی از دلایل پنهانی مصحف حضرت علی علیه السلام یافت می شود و دلایل مشابه با آن نیز در اینجا قابل بیان است.

ج) ما به شرح این حقیقت که «صحبت و هم‌کلامی با فرشتگان هیچ ارتباط خاصی با پیامبری یا رسول بودن ندارد» در پاورقی فصل ۳ پرداختیم و مباحث بیشتر در این مورد، در آینده، در موضوع غیبت، خواهد آمد.

د) ضروری است که در اینجا به این نکته بپردازیم که در میان برادران اهل سنت ما بدفهمیهایی در مورد معنای جفر و جامعه وجود دارد که منجر به سوء تفاهمهایی در مورد اینکه آنها چه بوده اند، شده است. بنابراین، در اینجا، ما باید چند نکته را در باب این موضوع، روشن کنیم.

۱. عبدالرحمن بن احمد، قاضی عضدالدین ایجی شافعی (۷۵۶/۱۳۰۸-۷۰۸/۱۳۰۸) و علی بن محمد بن علی الحسینی، الشریف الجرجانی حنفی (۸۱۶/۱۴۱۳-۷۴۰/۱۳۴۰) - که از جمله برجسته ترین علمای کلام (الهیات) بودند - نظر خود را در مورد جفر و جامعه، این گونه بیان کرده اند: اولی در کتاب المواقف، یادآور شده که جفر و جامعه، دو منبع دانش بوده اند؛ و بعداً در توضیح آن گفته است: «جفر و جامعه دو کتاب هستند که به علی علیه السلام تعلق داشتند و شامل

علم حروف بوده است.» (شرح المواقف، چاپ استانبول، جلد ۲، ص ۱۹۰؛ در کشف الظنون، جلد ۱، ص ۵۹۱ به این منبع اشاره شده است.) از آنجا که معنای دقیق علم الحروف در اینجا آشکار نیست، ما به معنای تحت اللفظی آن اشاره می‌کنیم؛ تنها توصیفی که می‌توان در اینجا درج کرد برگرفته از التهانوی است که می‌گوید: جفر «علمی است که در آن به بحث در مورد حروف الفبا پرداخته می‌شود، که در این علم، آنها به خودی خود معنای مستقلی دارند و شاهد خاصی بر این مطلب‌اند. از این (علم) حوادث جهان تا آخر زمان را می‌توان دریافت.» (کشاف اصطلاحات الفنون، جلد ۱، ص ۲۸۸-۲۸۷)

۲. مصطفی حاجی خلیفه (۱۰۶۷/۱۶۵۷-۱۰۱۷/۱۶۰۹) می‌گوید: «با علم جفر و جامعه، یعنی علم خلاصه‌ای از قوانین الواح الاهی که شامل رویدادهای آینده بطور خاص و یا عام، میشود. الجفر، لوح قانون و حکم الاهی است (لوح القضا) که منطبق جهان شمول است؛ و الجامعه لوح قدر الاهی است (لوح القدر) که روح جهانی است. عده‌ای معتقدند که امام علی بن ابی طالب که خدا از وی راضی باد، ۲۸ حرف (الفبای عربی) را به گونه البسط الاعظم (؟) که بر روی پوست یک جفر (یک بره یا بچه آن) چید و نظم بخشید.

لغات خاص را بوسیله راههای خاصی تحت شرایط و موقعیت‌های خاص می‌توان از آن بیرون کشید، که از روی آنها نیز می‌توان به آنچه که در الواح قضا و قدر نوشته شده دست یافت. این علم از طریق اهل بیت و افراد منتخب و مرتبط با شیوخ کامل (طرق صوفی) دست به دست شده است و از آنها به دست آمده و آنها نیز به هر وسیله‌ای به پنهان کردن آن علم پرداخته‌اند.

گفته‌اند که حقیقت آن نوشته‌ها، فهمیده نخواهد شد مگر بوسیله حضرت مهدی که انتظار ظهورش را در آخر زمان می‌برند.» (کشف الظنون، جلد ۱، ص ۵۹۱) این توصیف راطاشکبری زاده (۹۶۸/۱۵۵۱ - ۹۰۱/۱۴۹۵) در مفتاح السعادة (جلد ۲، ص ۵۹۴) بیان داشته و شیخ عبدالنبی هندی در جامع العلوم (دستور العلماء)، جلد ۱، ص

۳۸۲ نقل کرده و پذیرفته است.

۳. عبدالله بن مسلم، ابن قتیبه دینوری (۲۱۲/۸۲۸-۲۷۶/۸۸۹) می‌گوید: «عجیب آنکه هر تفسیری (از قرآن)، تفسیر رافضه (شیعه امامی) است و اینکه آنها مدعی اند در مورد معنای باطنی آن که جفری است که آنها دریافت کرده‌اند. این مطلب به پوست جفر (بره یا کوچک‌تر از آن) برمی‌گردد که آنها می‌گویند جعفر صادق بر روی آن برای آنها در مورد آنچه که برای ایشان دانستنش ضروری است نوشته و در مورد هر آنچه که تا روز قیامت رخ خواهد داد.» (تأویل مختلف الاحادیث، ص ۷۰-۷۱) این توضیح را ابن خلدون در «مقدمه‌ای بر تاریخ» مشهور به المقدمه، ص ۲۷۹ نقل کرده و پذیرفته است. (رجوع به ترجمه خلاصه شده انگلیسی، ص ۲۶۰؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، جلد ۳، ص ۲۴۰؛ الیافعی، مرآت الجنان، جلد ۳، ص ۳۱۷ و دمیری، حیاة الحیوان، جلد ۱، ص ۱۹۷)

روشن است که تمام آنچه بیشتر ذکر شد، ربطی به جفر و جامعه امامان ندارد. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که این موضوع اصلاً و ابداً ربطی به عقاید شیعه ندارد (با در نظر گرفتن امامان ایشان و شخصیت آنها، صرفنظر از اینکه آیا در حقیقت چنین علمی وجود دارد یا خیر) آنچنان که تعدادی از شیعیان مدعی‌اند و در مورد آن کتابهایی را نگاشته‌اند (رجوع به الذریعة، جلد ۵، ص ۱۱۸-۱۲۲ و جلد ۲۱، ص ۳۲۳) و در مورد آنچه که سنیان نوشته‌اند (رجوع به کشف الظنون، جلد ۱، ص ۵۹۱) و اینکه آیا اصلاً چنین علمی دارای ارزش حقیقی می‌باشد؟ تمام چنین مرجع‌هایی، چنانچه دیدیم، برگرفته از منابع سنی هستند، و اگر چنین مطالبی نیز اکنون در کتب شیعی یافت می‌شود، برآمده از منابع سنی است.

۴. با در نظر گرفتن مقاله «جفر» در ویرایش اول دایرة المعارف اسلام (چاپ لیدن Leiden) مک دونالد، نویسنده در عقاید شیعه تناقضی را تصور کرده است. اول، منابع سنی را، شامل آنچه که در بالا گفتیم و به عنوان مدرکی برای عقاید شیعه آوردیم ذکر می‌کند. و بعد، به درستی می‌گوید که هیچ منبعی به چنین علمی در

کتابشناسی‌هایی مانند «الفهرست» ابن ندیم یافت نمی‌شود. اما باید توجه داشت که اولاً همانطور که به آن اشاره شد، این عقیده، در نزد شیعه معتبر نمی‌باشد و ثانیاً، اگرچه در حقیقت دو ظرف بنام جفر متعلق به امامان وجود دارد، و اگرچه در یکی از آن دو کتابی بوده، اما آنها هرگز محتویات آن را به کسی نشان نداده‌اند؛ بنابراین چگونه کسی می‌توانسته از آنچه که در آن کتب آمده آگاه باشد، مگر آنچه که خود امامان گفته‌اند؟ ثالثاً، این ظروف و کتب به امام خاصی تعلق نداشته، بنابراین منطقی است که در هیچ یک از کتب کتابشناسی به عنوان منبع، نامی از آنها برده نشده باشد.

۵. امامان گاهی از آنچه که در جفر بوده جهت فهم حوادثی که در پیرامونشان رخ می‌داده بهره می‌برده‌اند. در حدیثی که قبلاً نقل شد (شماره ۶۲۱) مثالی آمده که در آن امام صادق علیه السلام می‌فرماید اعمال فرزندان امام حسن علیه السلام به نتیجه‌ای نمی‌رسد. شواهد تاریخی بر صحت این پیش‌بینی را در یک منبع مفصل‌تر خواهیم آورد. همچنین شواهد دیگری است که امامان منتظر حوادث آینده بوده‌اند، مانند پیش‌بینی امام رضا علیه السلام در مورد مأمون که انتخاب امام به جانشینی‌اش به هیچ نتیجه‌ای نخواهد رسید. این حادثه در بخشهایی از کتب ذکر شده در (بخش د، بند ۱ و ۲) این تعلیقه آمده.

باید به این نکته توجه داشت که برخی از مسلمانان، مخالف سود بردن از این سوءفهم‌ها در مورد جفر نیستند. به ذکر فرقه الموحده که در شمال آفریقا و اندلس از سال ۱۲۶۹-۱۱۳۰ حکومت می‌کرده‌اند، بسنده کنیم. محمد بن عبدالله ابن تومرت المسمودی (۵۲۴/۱۱۳۰ - ۴۸۵/۱۰۹۲) ادعا داشت که از نوادگان امام حسن علیه السلام است و به خود لقب مهدی داد. او مدعی است که علم جفر نزد اوست و در آن به آینده حکومتش اشاره شده است. با توسل به این لقب «عبدالمؤمن بن علی الکومی» شورش کرده و حکومتی به نام الموحدون (المحاد) تشکیل داده است.

(ابن خلکان، جلد ۳، ص ۲۳۸ و جلد ۵، ص ۴۵-۵۵؛ و منابع دیگر در بخش د، بند ۱ و ۲ همین نوشتار) این ادعا و چنین ادعاهایی در حقیقت به سوء استفاده از جفر و نام‌های مهدی و غیره پرداخته‌اند و هیچ رابطه‌ای با عقاید شیعی ندارند و آشکار است که آنها نباید به این خاطر سرزنش شوند که مربوط به کارهای دیگران است.

* ص ۲۱۱- باب فی شأن انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها، ح ۱:

حسن بن عباس بن حریش، ابوعلی الرضا یکی از راویانی است که به هیچ وجه قابل اعتماد نبوده‌اند. النجاشی می‌گوید: «او نقل کرده از ابو جعفر الثانی، امام جواد علیه السلام؛ او بسیار نیز غیر قابل اعتماد (ضعیف) است. او کتابی دارد تحت عنوان «انا انزلناه فی لیلة القدر» و احادیث این کتاب فاقد ارزش‌اند، (ردی، یعنی بد)، کلماتی که در آن هستند با یکدیگر تناقض دارند. «ابن الغضائری می‌گوید: «او غیر قابل اعتماد است.» او از ابو جعفر الثانی در کتابی روایت کرده با عنوان «انا انزلناه فی لیلة القدر» این کتاب، کتابی است که به بخش‌هایی تقسیم می‌شود، عباراتش نادرست است و ظاهرشان آشکار می‌کند که ساختگی‌اند. این مرد شایسته توجه کردن نیست و یا اینکه حدیثش جایی نقل شود و درج شود.» به علی بن الحکم می‌گوید: «او غیر قابل اتکا و روایاتش غیر قابل اعتماد و غیر معتبر است. گفته می‌شود که او حدیث را می‌ساخته است.» تمامی علمای علم حدیث، قضاوت این کارشناسان علوم زندگی راویان (رواة الحدیث) یا علم رجال را پذیرفته‌اند.

(الطوسی، الرجال، ص ۴۶۲ و ۴۰۰؛ الفهرست، ص ۹۱؛ النجاشی، الفهرست، ص ۴۸، رجوع شود به مجمع الرجال، جلد ۲، ص ۱۱۸-۱۱۹، ابن داوود، ص ۴۴۰؛ العلامه، ص ۲۱۴، نقد الرجال، ص ۹۱، جامع الرواة، جلد ۱، ص ۲۰۵؛ تنقیح المقال، جلد ۱، ص ۲۸۶-۲۸۷؛ معجم رجال الحدیث، جلد ۴، ص ۳۷۹-۳۸۲؛ توضیح الاشتباه، ص ۱۱۸، ضد الايضاح، ص ۹۱؛ لسان المیزان، جلد ۲، ص ۲۱۷-۲۱۶).

باید بخاطر داشت که ما نباید نتیجه‌گیری کنیم که هرچه در این احادیث آمده غلط است، تنها می‌گوییم: چنین نیست که هر آنچه آمده و تمام آنچه آمده ضرورتاً

صحیح باشد.

* ص ۲۲۱ - همان باب، ح ۲، ذیل «ابن عباس»:

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (۶۸/۶۸۷ - ۳/۶۱۹ قبل از هجرت)، یکی از یاران مهم پیامبر ﷺ و علی ﷺ بوده است. در کودکی، همواره همراه پیامبر بود و روایات بسیاری را از او نقل کرده است. بعد از رحلت پیامبر، او یکی از یاران نزدیک علی ﷺ بود و در سه جنگ در کنار علی ﷺ جنگید. تمام مسلمانان از «عبدالله بن عباس» با احترام یاد می‌کنند، چه سنی و چه شیعه. علامه حلی در مورد او می‌گوید: «او مردی بود که امیرالمؤمنین ﷺ را دوست داشت و از او تبعیت می‌کرد و شاگرد او بود. جایگاه و شأن عظیم او و صداقتش در برابر امیرالمؤمنین ﷺ برای همگان بسیار آشکار است و از کسی پوشیده نیست.»

ابن داوود، ابن طاووس، شهید ثانی و پسرش، نویسنده معالم، و دیگر علمای شیعه، از او حتی بیش از اینان به نیکی و احترام یاد کرده‌اند. آنها گفته‌اند اگر کسی چیزی ناپسند را به آنها نسبت دهد، آنقدر جایگاه آنان والاست که کمترین بهایی نمی‌توان به این سخن تحقیرکننده داد. (علامه، ص ۱۰۳؛ ابن داود، ص ۲۰۸، نقد الرجال، ص ۲۰۱، جامع الرواة، جلد ۱، ص ۳۴۶-۳۴۷؛ معجم رجال الحدیث، جلد ۱۰، ص ۲۵۰-۲۳۹؛ الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعه، ص ۱۴۱-۹۹)

با این وجود، همانگونه که بی‌نظمی در سلسله انتقال احادیث را در این فصل یاد کردیم، این احادیث به عنوان سند معتبر هیچ ارزشی ندارند. بنابراین، هرکه با دقت بنگرد به آنچه در این حدیث به ابن عباس نسبت داده شده، خواهد دید که این امر در نظر علما درست شمرده نمی‌شود. با بررسی تواریخ مربوطه، درمی‌یابیم که ابن عباس در ۶۸/۶۸۷ فوت کرده، در حالی که امام سجاده ﷺ از ۳۸/۶۵۹ تا ۹۵/۷۱۳ زندگی می‌کرد، و اینکه امام باقر ﷺ در سال ۵۷/۶۷۶ متولد شده و در ۱۱۴/۷۳۳ در گذشته است. بنابراین، نهایتاً، ابن عباس، امام باقر ﷺ را در سالهای آخر

زندگی اش، آن‌گاه که امام بیش از ۱۱ نداشته، ملاقات کرده است. بعد از واقعه کربلا (۶۱/۶۸۰)، وقتی امام سجاد و امام باقر علیهما السلام به مدینه برگشته بودند، ابن عباس به مکه رفت (۶۳/۶۸۲)، و عضو حرکات مقاومت (جنبش مقاومت) علیه یزید بود. از آنجا در سال (۶۸۵-۶۸۴/۶۶-۶۵) او بعد از قیام عبدالله بن زبیر (۶۹۲-۷۳/۶۲۲-۱) به طائف رفت و در آنجا فوت کرد. بنابراین، بسیار غیرمحتمل است که در مباحثه‌ای با امام باقر علیه السلام شرکت داشته، بویژه با در نظر گرفتن این حقیقت که امامت امام باقر علیه السلام چندین سال بعد از فوت ابن عباس آغاز شد.

* ص ۲۵۰ - باب نادر فیه ذکر الغیب، ذیل عنوان باب:

برای اطلاعات بیشتر در مورد بدهاء، به فصلی در «کتاب التوحید» (توحید الاهی) و مقدمه آن کتاب رجوع کنید.

* ص ۲۵۴ - همان باب، ح ۲، ذیل «فقال: یا سدید! ما اکثر هذا»:

در بصائر الدراجات این جمله چنین آمده است: «چه اندازه است، اگر با علمی که باید درباره آن به شما آگاهی بدهم مقایسه نشود.»

* ص ۲۵۵، همان باب:

نکته: توضیح چند مطلب در مورد این فصل و فصول بعدی ضروری به نظر می‌آید:

۱. علم الغیب یا العلم بالغیب:

الف) معنای اصلی غیب در عربی این است: «آنچه که پنهان شده باشد» و به این معنا نیز در قرآن ذکر شده است. (نساء (۴) / ۳۴؛ یوسف (۱۲) / ۵۲ و...) معنای آن متضاد معنای حاضر (به معنای حاضر برای حس‌ها) می‌باشد. بنابراین به رابطه‌ای که با اشیاء در جهان خارج دارد، اشاره می‌کند. (مثال، معلومات، یعنی آنچه که شناخته شده). این تضاد «غیب» با «حاضر» را باید با تضاد علم و جهل مقایسه کرد که در آن، علم و جهل با عمل درونی دانستن ارتباط دارد. ممکن است این اتفاق بیفتد که



چیزی براساس زمان غایب باشد، (یعنی وقتی در زمان حاضر وجود نداشته باشد اما در آینده یا در گذشته موجود خواهد بود و یا بوده) و یا بر مبنای مکان (یعنی چیزی آنجا باشد ولی اینجا نباشد). بنابراین، ما می‌توانیم دانش مان را به دو قسمت تقسیم کنیم: آنچه که برای ما حاضر است، در اینجا و در زمان حال. (العلم بالحاضر) و آنچه که ما می‌دانیم (به آن علم داریم) ولی در زمان حال و در این مکان، حاضر نیست (العلم بالغیب و یا العلم بالغایب، یعنی علمی که بر حس‌ها پوشیده است). باید توجه داشت که این تقسیم‌بندی بر مبنای معنای زبان شناسانه کلی و اصلی این عبارتها صورت گرفته است.

«العلم بالغایب» خود به دو نوع قابل تقسیم است: اولی آن است که از طریق حس‌ها برای ما حاصل می‌شود، البته بطور غیرمستقیم، مانند علم تاریخ که یا از طریق روایت از یکی به دیگری از طریق کلام و یا نوشته به ما می‌رسد و یا از طریق آزمایش و بررسی بقایای موجود از گذشته و استقرائات حقایق حتمی تاریخی از آنها.

البته نوع دوم، از طریق حواس حاصل نمی‌شود. باید مشاهده کرد که نوع اول می‌تواند بوسیله پنج حس معمول و یا یک حس خاص که به انسان داده شده، مانند تله پاتی - البته اگر چنین حسی موجود باشد - درک شود.

باید توجه داشت که تنها به نوع دوم، یعنی شیوه غیرحسی، که اصطلاح «العلم بالغیب» و یا «العلم بالغایب» اطلاق می‌شود.

ب) در قرآن، به طور کاملاً خاص به این نکته اشاره شده که تنها خداوند است که علم غیب را (یعنی آنچه که پوشیده و پنهان است) در آسمان و زمین داراست. (بقره ۲) / ۳۳ / هود (۱۱) / ۱۲۳ / نحل (۱۶) / ۷۷ / کهف (۱۸) / ۲۶ / فاطر (۳۵) / ۳۸

همچنین باید دقت کرد که پیامبران الهی خدا را مخاطب قرار داده و به او می‌گویند: «این تو هستی که کاملاً آگاهی از همه چیز (همه امور) که فراتر از حواس

مخلوق می‌باشد «انك انت علام الغیوب (جمع غیب)» (مائده (۵) / ۱۰۹؛ نیز بنگرید: مائده (۵) / ۱۱۶؛ توبه (۹) / ۷۸ و سبا (۳۴) / ۳۸) همچنین خداوند می‌فرماید: «بگو، کسی غیر از خدا عالم به غیب در آسمانها و زمین نیست و آنها آگاه نیستند به اینکه چه هنگام برانگیخته خواهند شد.» (نحل (۲۷) / ۶۵)

هنگامی که در مورد علم غیب خداوند سخن می‌گوییم، باید به روشنی دریابیم که تقسیم غیب و حاضر را در اینجا نمی‌توان انجام داد، زیرا هیچ چیز نمی‌تواند از دید خدا پنهان و پوشیده باشد. معنای علم او از غیب، بنابراین، یعنی علم او نسبت به هر آنچه که برای ما به عنوان مخلوقات او قابل ادراک نباشد. در قرآن، خداوند می‌فرماید:

«ما با علم برای آنها نقل می‌کنیم، یقیناً ما غایب نیستیم.» (الاعراف (۷) / ۷)
 «یقیناً، از خدا هیچ چیز در آسمانها و زمین پوشیده نیست.» (آل عمران (۳) / ۵؛ همین مضمون در ابراهیم (۱۴) / ۳۸)

«آنها (خیانتکاران) خود را از مردم پنهان می‌دارند، اما از خداوند خود را پنهان نمی‌کنند؛ زیرا خدا با آنهاست زمانی که سخنان ناپسند را مخفیانه می‌گویند.» (النساء (۴) / ۱۰۸)

«او هرچه در زمین فرود آید، هرچه از آن خارج شود و هرچه از آسمان فرود آید، همه را می‌داند. او با شماست هر جا که باشید. و خداوند بصیر است نسبت به کارهایی که می‌کنید.» (حدید (۴) / ۵۶؛ همین مضمون در: مجادله (۵۸) / ۷)

خداوند، در مواضع مختلف قرآن تکرار می‌کند که «غیب» و «شهادة» را می‌داند: «اوست عالم بر غیب و شهادت» (انعام (۶) / ۷۳؛ توبه (۹) / ۹۴ و ۱۰۵؛ مؤمنون (۲۳) / ۹۲؛ سجده (۳۲) / ۶؛ زمر (۳۹) / ۴۶؛ حشر (۵۹) / ۲۲)

ج) در قرآن آشکارا به این نکته اشاره شده است که هر آنچه از قدرت و توان ذهنی که انسان دارد، از جانب خداوند به او داده شده است، حتی علم: «به شما علم داده شده، البته به میزان اندک» (اسراء (۱۷) / ۸۵)

علاوه بر آن، خداوند توضیح می‌دهد که چگونه او این دانش اندک را به ما داده:

«و خداوند است آنکه شما را از شکم مادر بیرون آورد، در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید. و برای شما گوش و چشم و قلب (یعنی اندیشه) قرار داد، باشد که او را سپاس گزارید.» (نحل (۱۶) / ۷۸)

بنابراین، ما درمی‌یابیم که اگر کسی صاحب علم به غیب نیز باشد (همانطور که در بخش الف گفتیم) تنها به دلیل آن است که خداوند، آن را به او بخشیده است. به این دلیل در قرآن به پیامبران دستور داده شده تا به مردم بگویند که آنها از خود، صاحب علم بالغیب نیستند، بلکه آن علم از جانب خدا به آنها بخشیده شده است. (انعام (۶) / ۵۰؛ هود (۱۱) / ۳۱) و به پیامبر نیز امر شد که بفرماید: «من نمی‌توانم سودی برای خود داشته باشم، مگر آن که خدا بخواهد. و اگر علم غیب داشتم، بر مال خود می‌افزودم و زیانی به من نمی‌رسید.» (اعراف (۷) / ۱۸۸)

د) قرآن بیان می‌کند که کلیدهایی برای غیب وجود دارد که در نزد خدا هستند. (انعام (۶) / ۵۹)

و کسی غیر خدا نمی‌تواند از علم خداوند چیزی دریابد مگر اینکه خداوند اراده کند. (بقره (۲) / ۲۵۵) همچنین، خداوند هیچ انسانی را از علم غیب آگاه نمی‌کند مگر اینکه بوسیله پیامبرانش باشد. (آل عمران (۳) / ۱۷۹؛ و نیز بنگرید: جن (۷۲) / ۲۶-۲۷)

بنابراین خداوند داستانهای گذشتگان را که در قرآن نقل کرده است، «اخبار غیب» (انباء الغیب) می‌نامد، چنان‌که می‌فرماید: «اینها از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم. نه تو آن را پیش از این می‌دانستی و نه قوم تو.» (هود (۱۱) / ۴۹) نیز می‌فرماید: «این، از اخبار غیب است که به تو وحی می‌فرستیم. وگرنه تو آنجا حاضر نبودی که آنها بر مکر و نیرنگ تصمیم گرفتند.» (یوسف (۱۲) / ۱۰۲؛ نیز بنگرید: فرقان (۲۵) / ۴-۶) در حقیقت، همه قرآن غیب است، که خداوند از طریق پیامبرش آشکار نموده است. در سوره یونس می‌فرماید: «می‌گویند چرا آیه (کلام یا نشانه) ای از طرف خدایش برایش فرو نمی‌آید؟ بگو غیب، منحصرأ از آن خداست. پس انتظار بکشید که من هم با شما از منتظرانم.» (یونس (۱۰) / ۲۰)

همچنین قرآن بیان می‌کند که هر آنچه از غیب به پیامبر رسیده، از جانب خداوند بوده است، آنجا که خداوند می‌فرماید: «و ما هو علی الغیب بضنین» (تکویر (۸۱) / ۲۴) بنابراین، نه تنها پیامبر از غیب آگاه بوده است، بلکه هر کسی نیز می‌تواند از طریق پیامبر، از غیب آگاه شود. بنابراین خداوند آن را به عنوان یکی از ویژگی‌های ایمان‌آوردگان ذکر می‌کند: «الذین یؤمنون بالغیب» (بقره (۲) / ۳)

هر آنچه خاص خداوند است - مانند خلقت، حیات بخشیدن، درمان بدون دارو، علم به غیب و مانند آن - ممکن است از جانب خداوند، در لحظه‌ای که به آنها نیاز است داده می‌شوند، و یا اینکه قدرت و توان انجام آنها داده شده است، تا هر زمانی که نیاز باشد از آنها استفاده شود. مثال مورد دوم در داستان حضرت عیسی آمده است. [که در قرآن، از زبان آن حضرت می‌فرماید:]

«من با آیه‌ای از خدایم به نزد شما آمده‌ام. من، از گل مانند شکل پرنده می‌سازم. آن‌گاه در آن می‌دمم، آن‌گاه به اذن خداوند، پرنده‌ای می‌شود. (همچنین) به اذن خدا، نابینایان و مبتلایان به مرض برص را شفا می‌دهم و مردگان را حیات می‌بخشم. من به شما خبر می‌دهم که در خانه‌هایتان چه می‌خورید و چه چیزی ذخیره می‌سازید. در این امر، نشانه‌ای است برای شما، اگر مؤمن باشید.»
(آل عمران (۳) / ۴۹؛ نیز بنگرید: مائده (۵) / ۱۱۰)

علاوه بر آن می‌توان به قدرت تعبیر خوابی اشاره کرد که به حضرت یوسف بخشیده شده بود و نوعی از علم به غیب است. (یوسف (۱۲) / ۶، ۱۵، ۳۱، ۳۷) فهمیدن زبان پرندگان که به حضرت داود و سلیمان داده شده بود، نیز نوعی از علم بالغیب است. (انبیاء (۲۱) / ۷۹؛ نحل (۲۷) / ۱۶-۱۵) و همینطور علم کتاب که به مردی داده شده بود که تاج سلیمان را آورد که بارها و بارها در این احادیث آن (داستان) ذکر شده است.

و می‌توان نتیجه گرفت که اگر در برخی احادیث می‌بینیم که امامان مدعی داشتن علم غیب هستند، این امر هیچ تضادی با سنت خداوند و یا اصولی که در

قرآن ذکر شده است ندارد. با این حال، باید به خاطر داشت که مثلاً در حدیث ۶۶۵ (حدیث سوم همین باب) وقتی امام می‌گوید که علم غیب ندارد، بر این حقیقت صحه می‌نهد که هیچ‌کسی غیر خداوند، صاحب این توان خاص نیست و هیچ‌کس - حتی امامان - نمی‌توانند صاحب این علم باشند مگر اینکه از جانب خداوند و با اجازه او صاحب این علم شده باشند. بنابراین، این مطلب به هیچ وجه در مخالفت و تضاد با سخنانی نیست که در آن امامان خود را صاحب علم بالغیب دانسته‌اند، البته در جایی که چنین گفته‌ای برگرفته از حدیثی مستند و معتبر بوده باشد. (برای اطلاعات بیشتر از احادیثی که منکر علم غیب‌اند، رجوع کنید به: بحار، جلد ۲۶، ص ۱۰۴-۹۸)

شیخ مفید (۸۴۱۳/۱۰۲۲، ۳۳۶/۹۴۷) تحت عنوان «القول فی علم الائمة علیهم السلام بالضمائر و الکائنات و إطلاق القول علیهم بعلم الغیب و کون ذلك لهم فی الصفات» گوید: «امامان اهل بیت (خاندان) پیامبر، نسبت به درون برخی از موجودات و مخلوقات آگاهند و قبل از وقوع حوادث، از آنها خبر دارند. البته این امر، جزء ضروری و ویژگیهای آنها نیست و از شروط امامت‌شان نمی‌باشد. خداوند تعالی آنان را به واجدیت این علم بزرگ داشته، و به آنها این علم را داد، زیرا این علم نعمتی بود برای آنان تا مورد اطاعت قرار گیرند و امام آنها مورد پیروی قرار گیرد. اما از نظر منطقی ضروری نیست و تنها براساس احادیث، ضرورت آن برایشان اثبات شده است. با این همه، گفته‌ی کسانی که آنان را بطور مطلق (مستقل از خداوند) صاحب علم غیب می‌دانند، مردود و زشت و فساد آن آشکار است. زیرا وصف به این ویژگی تنها می‌تواند مختص کسی باشد که به درستی صاحب علم به همه چیز در درون خود باشد، نه با علمی که از دیگری کسب شود. این صفت (داشتن علم نسبت به همه چیز) تنها و تنها برای خداوند عز و جل است.

همه معتقدان به امامت، به این امر همداستان‌اند، به استثنای آنان که منحرف شدند از مفوضه (که معتقدند که همه قدرت که گفتیم جهت خلق، مستقیم به پیامبر

و امامان واگذار شد) و به استثنای آنان که مدعی رابطه با آنان هستند، یعنی غلات». (اوائل المقالات، ص ۳۸؛ علامه مجلسی موافق این موضوع بوده و آن را در بحار، جلد ۲۶ و ص ۱۰۴ نقل کرده است.)

۲. علمی که امامان صاحب آنند:

الف) منابع علم امامان را در موارد زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. کتب و... که در فصول قبلی به آن اشاره شد، مثلاً جامعه، مصحف فاطمه علیها السلام
 ۲. آنچه که از پیامبر به امامان و آن‌گاه، از امامی به امامی دیگر بطور دهان به دهان منتقل شده است.
 ۳. آنچه که آنها در ظرفیشان به عنوان «محدّثون» دریافت کرده‌اند.
 ۴. آنچه که در شب قدر بر آنان نازل شده است.
 ۵. علم‌شان که در شب و روز اتفاق افتاده است. (حدیث ۶۳۵)
 ۶. آنچه که خداوند به هنگام ضرورت، آنها را از آن مطلوب ساخته است.
- چنانچه مایل به داشتن مثالی برای هر یک از این شش مورد باشید، می‌توانیم آنها را با پول مقایسه کنیم و بگوییم: مورد اول مانند پولی است که به صورت chest واگذار شده است.
- مورد دوم مانند آن است که پولی که بصورت ارث از پدر به پسر منتقل می‌شود.
- مورد سوم مانند پولی است که به یک شخص خاص داده می‌شود.
- مورد چهارم مانند آن است که پولی در یک مناسبت خاص داده شود.
- مورد پنجم مانند پولی است که دائماً در طول یک دوره زمانی داده می‌شود.
- و مورد آخر مانند پولی است که برای نیاز خاصی داده می‌شود.
- باید بخاطر داشت که آنچه گفتیم، تنها یک تمثیل است (برای تفهیم مطلب) و ما به هیچ وجه، نمی‌خواهیم جایگاه و اهمیت خاص علم امامان را - با تشبیه آن به پول - کاهش دهیم.

محدودیت‌های علم آنان موضوع غالب در این فصول است. (ب) پیامبران و امامان، با سایر انسانها در ابزار کسب علمی که خداوند بذل می‌کند، سهیم‌اند. یعنی در حواس، قدرت هوش و... همچنین آنها صاحب یک قدرت خاص و یا ابزار خاصی‌اند که سایر مردم فاقد آنند. در اجرای دستورات شریعت خداوند که در آن همه مردم مسئولیتی دارند و همین‌طور در رفتار معمولی، که پیامبران و امامان تنها از راه اول دانستن (ابزار معمول در دسترس) بهره می‌برند. ابزار دوم تنها زمانی بکار می‌آید که با وظایف و کارهایی که با جایگاه پیامبری و امامتشان مرتبط باشد، سر و کار داشته باشند. بنابراین، در مسائلی مانند دانستن علم آغاز ماه، قضاوت، فهم اینکه آیا چیزی پاک است یا خیر، آنها از این ابزار استفاده می‌کنند، مانند صورت ماه و غیره که هرکس قادر به استفاده از آن است. همچنین علم پیامبران و امامان نسبت به مثلاً زمان فوت‌شان، نمی‌تواند مبنای عملشان برای آنها باشد.

آنچه که آنها بطور ارادی و دلخواه انجام می‌دهند، باید بوسیله ابزار در دسترس همه تعیین شود. چنین دانشی بنابراین دارای یک وجهه روحانی است که به مواجهه با خدا مرتبط می‌باشد، و دلیل آن را باید در این سطح جستجو کرد. اما دلیل آن تناوب و کنترل حوادث در سطح درک معمول نیست. این موضوع از اهمیت بالایی (ریشه‌ای) برخوردار است و باید این موضوع را در خواندن این احادیث به خاطر داشت تا بدفهمی ایجاد نشود.

* ص ۲۶۴ - کتاب الحجّة، باب ان الائمه علیهم السلام يعلمون متی یموتون، ح ۳:

در مرآت العقول (جلد ۳، ص ۱۲۱-۱۲۲)، علامه مجلسی می‌گوید که این حدیث غیرقابل اعتناست و تاریخی که در آن ارائه شده مطابق با آنچه که در مورد تواریخ شهادت علی بن حسین علیهما السلام و پیامبر ﷺ آمده، قابل قبول نیست. زیرا اولی در محرم، و دومی - بر مبنای دیدگاه شیعه - در ماه صفر است. و براساس دیدگاه سنی

در ربیع الاول واقع شده است. اگر فرض بر این باشد که هر دو در یک روز حادث شده، و نه در یک تاریخ، در این صورت با آنچه اکثر مردم متفق بر آنند، مطابقت نخواهد داشت، زیرا عقیده مردم بر آن است که روز وفات امام سجاد یکشنبه بوده و رحلت پیامبر در روز دوشنبه واقع شده. علاوه بر آن، کاملاً آشکار است که او به تاریخ اشاره دارد و نه به روز.

* ص ۲۶۵ - همان باب، ح ۵:

در این زمان، شیعه ورود و دخالت در فعالیتهای سیاسی و حزبی‌گری را آغاز کرد و هارون الرشید از این بابت نگران شد. بنابراین او امام موسی کاظم علیه السلام را زندانی کرد. اما امام نپذیرفت که او را در مورد شیعه مطلق کند، بنابراین تا آن زمان که او را به زهر مسموم کردند، در زندان باقی ماند.